

افسانه تروا

کوثر شرافتی

در بین شبه جزیره یونان و کرت، ۲۲۰ جزیره وجود دارد و در شرق آن‌ها جزیره ای بود که مس فراوان داشت و از این رو به آن قبرس می‌گفتند. تجارت از قبرس به سوریه و سواحل آسیا کشیده شد و به تروا رسید. تروا را شامل ۹ شهر دانسته‌اند و تمدن آن را از جهتی مینوسی، از لحاظی آسیایی و به اعتباری دانوبی می‌دانند. مردم آن به زبان یونانی صحبت کرده و خدایان را پرستش می‌کردند. تروا در نزدیکی مدخل داردانل بوده و سرزمین‌های مجاور آن در پیرامون دریای سیاه باعث شد تا این سرزمین در سراسر تاریخ رزمگاه امپراتوران باشد. مردم تروا در رام کردن اسب مهارت داشته و الوار، طلا و گورخر صادر می‌کردند. بر طبق کاوش‌های باستان‌شناسان در خرابه‌های تروا، این شهر یکی از شهرهای متعدد این منطقه بود که اکنون ترک‌ها آن را حصاریک می‌نامند. اجساد کشف شده حاکی از کشتار خشونت‌بار آنان است و وجود ذخیره‌های آذوقه نشان می‌دهد که شهر در شرف محاصره‌ای طولانی بود و در نهایت این شهر به سال ۱۲۵۰ طعمه آتش شد. تروا در بین سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۱۵۰ شاهد نبردی خانمان برانداز بود و سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا واقعاً چنین محاصره‌ای روی داد؟ همه تاریخ‌نگاران و شاعران یونان و تقریباً تمام اسناد معابد و روایات یونانی وقوع آن را تایید کرده‌اند. اما در مقابل عده‌ای آن را افسانه دانسته‌اند. اهالی باستان علت این نبرد را ربودن زنی زیبا می‌دانند. چه کسی باور می‌کند مردم تروا به خاطر یک زن ده سال مقاومت کرده باشند و یونانیان به خاطر همان زن ده سال جنگیده باشند؟ شاید این مساله تنها یک بهانه برای این حمله بود و ماهیت اصلی آن را باید مبارزه دو گروه قدرت طلب برای تصاحب داردانل و سرزمین‌های پر نعمت اطراف دریای سیاه دانست. برخی معتقدند زمان حقیقی وقوع آن سال ۱۱۸۴ می‌باشد.

پاریس پسری بود از اهالی تروا، فرزند پریام و هکوب که چون شهره زیبایی هلن را شنیده بود، خواست تا او را در اختیار داشته باشد. پس روانه اسپارت شد و مدتی را میهمان هلن و همسرش منلاس بود. در این مدت هلن را مجذوب خود کرده و روزی که منلاس در منزل نبود، آن دو با یکدیگر گریختند و یا به عبارتی پاریس، هلن را ربود. منلاس توسط ایریس از قضیه مطلع شد. بزرگان را فراخواند و خواستار بازپس‌گیری هلن شد. ابتدا منلاس به همراه اولیس جهت مذاکره راهی تروا شدند اما تحقیر گشته و حتی تهدید به مرگ شدند. با بازگشت این دو، آگاممنون فرمان جنگ را صادر کرد. ریاست قوای یونان به عهده آگاممنون و

فرماندهی ۵۰ فروند کشتی بر دوش آشیل بود. در حمله اول کشتی‌های یونانی راه را گم می‌کنند و با رسیدن به میزی در جنوب تروا به اشتباه به ویران کردن این بندر می‌پردازند. در این حمله تلفوس پادشاه میزی یونانیان را سرکوب کرده اما پای او در شاخه تاکی که دیونیزوس (خدای شراب) در سر راه او قرار داده بود می‌پیچد و آشیل ران او را با نیزه مجروح می‌کند. به گفته پیشگویان این زخم فقط به دست آشیل درمان می‌شود پس تلفوس به شکل یک گدا خود را به اردوی یونانیان می‌رساند و با درمان شدن زخم پایش، هدایت ناوگان یونان را عهده‌دار می‌شود. نیروی دریایی یونان خواستار حرکت شد که باد از وزیدن باز ایستاد. این صبر برای وزش باد جز تاخیر و افسردگی سپاه چیزی برایشان به ارمغان نیاورد. در همان زمان ماری از دریا بیرون آمد، از درختی بالا رفته و ۸ جوجه گنجشک و مادر آن‌ها را بلعید. بر طبق آن پیشگویان گفتند محاصره تروا ۹ سال طول می‌کشد. در اساطیر یونان دختران را برای پیروزی سپاهیان قربانی می‌کردند. آگاممنون به دخترش ایفی ژنی وعده نامزدی با آشیل را داد و او را به سمت خود کشید و می‌خواست جهت وزش باد و امکان حرکت، دخترش را در راه آرتمیس قربانی کند. آشیل مخالفت کرده و از نبرد روی‌گردان شد. در روایات آمده در لحظه قربانی کردن ایفی ژنی، ماده غزالی از سوی آرتمیس به جای آن دختر سر بریده شد. آشیل نیز به درخواست آژاکس به جنگ برگشت. ناوگان یونان حرکت کرده و به یکی از جزایر تروا به نام تندوس وارد شدند. آشیل شه‌ریار آنجا را کشت و با رسیدن یونانیان به تروا مردم از بازگرداندن هلن سر باز زدند. در اولین برخورد، نبرد منلاس و پاریس رخ داد که هردو زخمی شدند. در ادامه، پاتروکل دوست صمیمی آشیل کشته شد و آشیل غضبناک وارد جنگ می‌شود و هکتور برادر پاریس را کشته، قوزک پای او را سوراخ کرده و جسد وی را به ارابه می‌بندد و در تروا می‌گرداند اما همان شب به درخواست پریام (پدر هکتور) جواب مثبت داده و جسد را باز می‌گرداند. در ادامه نبرد آشیل با پاریس روبرو می‌شود. پاریس دو تیر به بدن آشیل زده و تیر سوم به قوزک پای آشیل فرود می‌آید، جایی که خاصیت روئین تنی ندارد و آشیل کشته می‌شود. سلاح آشیل را نه به آژاکس که به اولیس می‌دهند. آژاکس که خود را شایسته این میراث می‌دانست دیوانه می‌شود و خود را می‌کشد و به روایتی با صاعقه زئوس کشته می‌شود. در ادامه نئوپتولم پسر آشیل وارد صحنه نبرد گشته و یونانیان جان تازه‌ای می‌گیرند. هلنوس هم وارد ماجرا شده و دستور ساخت یک اسب چوبی میان تهی را صادر می‌کند. مدت‌ها وقت صرف ساخت اسب می‌شود و آن را به عنوان فدی‌ه‌ای برای آتنا در نظر می‌گیرند. بر پهلوی اسب چوبی چنین می‌نویسند: «یونانیان به شکرانه بازگشت به میهن این اسب را به درگاه آتنا هدیه می‌دهند.» تعداد افرادی که در بدن اسب چوبی جای می‌گرفتند، ۲۳ نفر و به روایتی ۳۰۰۰ نفر بود.

شبانگاه که همه در خواب بودند، اسب چوبی را وارد شهر می‌کنند. هلن به فرمان آفرودیت پیرامون اسب می‌چرخد و صدای همه آنان که در اسب چوبی پنهان هستند تقلید می‌کند و از آنان می‌خواهد بیرون آیند. اولیس در درون اسب همه را به سکوت وامی‌دارد. نخستین کسی که بدون استفاده از پله و نردبام از اسب بیرون می‌جهد، می‌میرد. و بقیه با دیدن روشنایی آتشی که تندوس بر گور آشیل افروخته بیرون می‌آیند، و دروازه‌های شهر را در تاریکی شب گشوده و شهر خفته را تاراج می‌کنند. نئوپتولم، پریام را به معبد زئوس برده و گردن می‌زند. آستیاناکس نوزاد بازمانده از هکتور را از دیوار شهر به زیر می‌اندازد. پولیکسین، دختر پریام را بر گور آشیل قربانی می‌کند. منلاس نیز از شکم اسب چوبی خارج گردیده و چون هلن را در منزل دئیفوب می‌یابد، صاحبخانه را کشته و می‌خواست هلن را به قتل برساند که اولیس مانع می‌شود. کشتی‌های اسپارت به همراه منلاس و هلن بازگشتند و برخی سپاهیان از جنگ برگشته به موطن، شاهد نیرنگ و دسیسه زنان خود بودند که در طی این سال‌ها جانشینانی را به جای همسرانشان برگزیده بودند. از علت‌های طولانی شدن این نبرد خانمان سوز می‌توان گرد آوری قهرمانان و تشویق آن‌ها به حضور در جنگ و حمله اشتباه یونانیان به میزی را نام برد.